

در جمله‌های زیر به جای کلمه‌های داخل کمانک، کلمه‌ی هم معنی آن را بنویس.

از مادرم (پرسیدم) : چرا در (موقع) دعا با خدا (سخن می‌گویم) ؟ مادرم
(پاسخ داد) : ما در همه‌ی کارها از او (یاری) می‌خواهیم که بهترین راه را به ما نشان
بدهد. او (خیلی) مهربان است و همه‌ی کسانی را که به دیگران (محبت) می‌کنند، دوست دارد. باید
(سعی) کنیم که با هم کلاسی‌هایمان به خوبی رفتار کنیم.

تو همه‌ی بستگان و اقوامت را می‌شناسی؟

اسم چند نفر از آن‌ها را که بیش‌تر از بقیه دوستشان داری، در این شکل‌ها بنویس. با هر کدام چه نسبتی داری؟

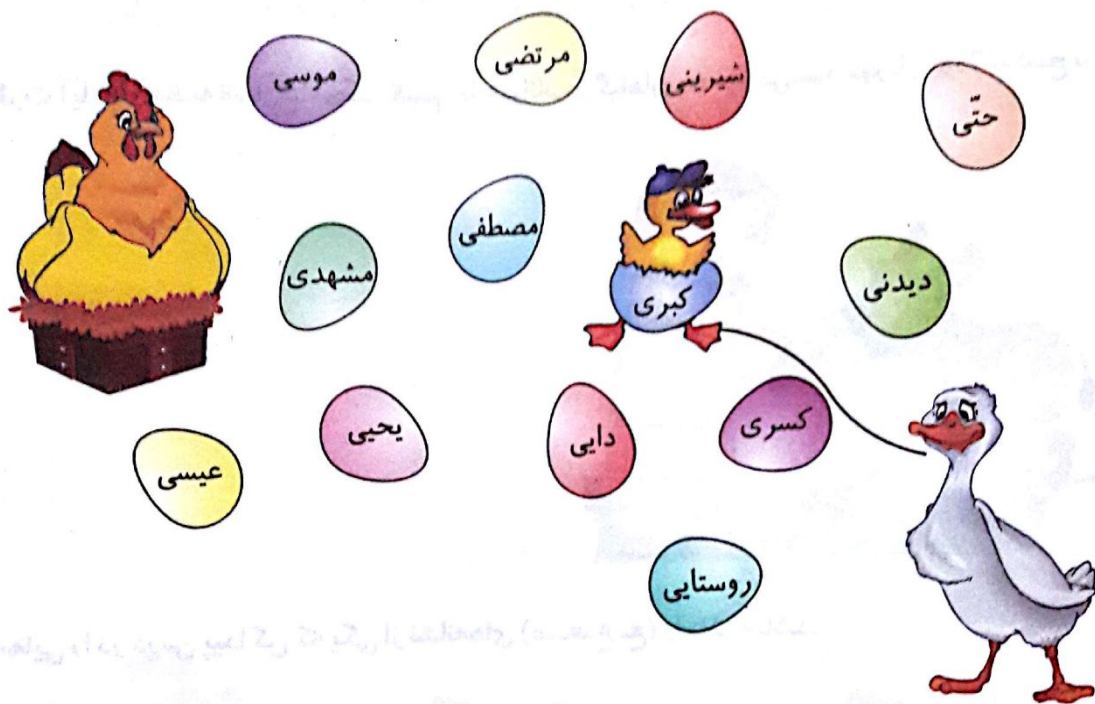


چند جمله‌ی سؤالی در درس می‌بینی؟ یک‌بار از روی آن‌ها بنویس.

در جدول زیر چند کلمه بنویس که آخر آن‌ها نشانه‌ی (ی) باشد و صدای (آ) بدهد و چند کلمه بنویس که نشانه‌ی (ا) داشته باشد.

حتی						
لطفاً						

تخم‌های خانم مرغ مهربان با تخم‌های اردک خانم قاطی شده و هر کدام دنبال تخم‌های خودشان می‌گردند. آقای مزرعه‌دار روی تخم‌ها، نشانه گذاشته است. روی تخم‌مرغ‌ها کلمه‌هایی با نشانه‌ی (ی با صدای ای) دیده می‌شود و روی تخم اردک‌ها، کلمه‌هایی را با نشانه‌ی (ی که صدای آ دارند)، می‌بینیم. تو هم به مرغ و اردک در پیدا کردن تخم‌هایشان کمک کن و هر کدام را به تخم خود وصل کن.



این شکل مربوط به داستان کدام پیامبر بزرگ الهی است؟ در مورد این پیامبر پرس و جو کن و اطلاعات خودت را در سه خط بنویس.



- دوست عزیزم! در کنار چه کسانی باشی، بیش تر لذت می‌بری؟ نام آن‌ها را بنویس و برای هر کدام در یک جمله دعایی کن و بنویس.

- به نظرت آیا باید فقط به انسان‌ها محبت کنیم؟ با حیوانات و گیاهان چه طور می‌شود مهربان بود؟ توضیح بده.



- کلمه‌هایی را در درس پیدا کن که یکی از نشانه‌های (ع-ع-ع) را داشته باشد.



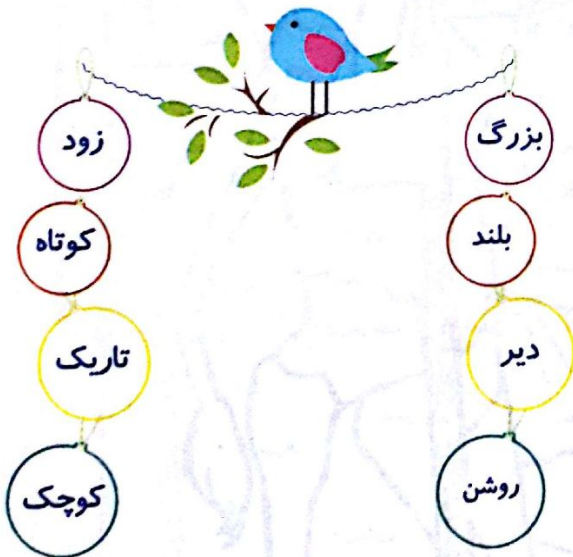
- با شماره‌گذاری در هر خانه، جمله‌های در هم ریخته‌ی زیر را مرتب کن و بخوان.



این داستان را با پنج جمله کامل کن. یکی از آن جمله‌ها حتماً پرسشی باشد.

یک روز، صبح زود از خواب بیدار شدم و همراه پدرم به نانوایی رفتم تا برای صبحانه نان گرم بخریم. در صف نانوایی ایستاده بودم و منتظر بودم که نوبت به پدرم برسد. خیلی خسته شده بودم. هوا بسیار گرم بود. نیم ساعتی گذشت و نوبت پدرم شد. همین که خواستیم نان‌ها را برداریم، پیرزنی که توان راه رفتن نداشته به پدرم گفت: «جوان! من نمی‌توانم در صف بایستم. اگر ممکن است نان‌ها را به من بده و این پول را بگیر و دوباره در صف بایست.» پدرم نگاهی به من کرد و

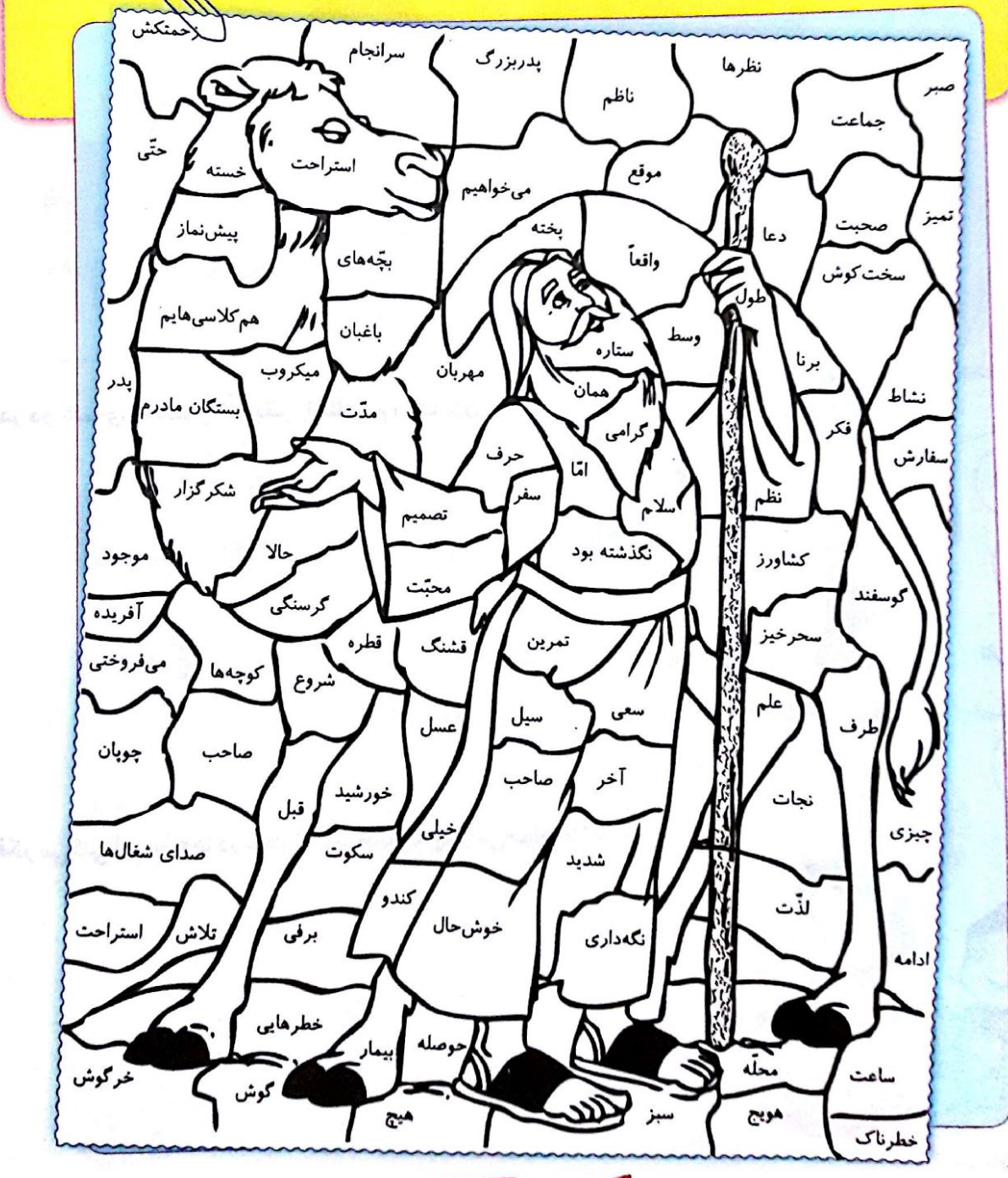
هر دو کلمه‌ی مخالف یک‌دیگر را مثل هم رنگ بزن.



فکر می‌کنی این بچه‌ها در دعایشان از خدا چه چیز می‌خواهند؟ بنویس.

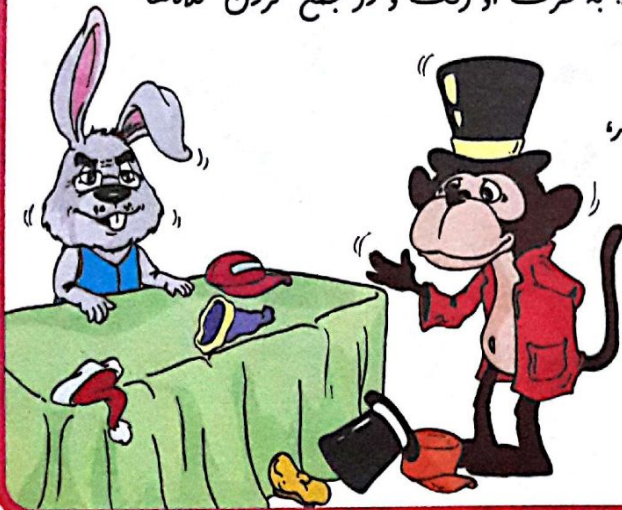


واقعاً - استراحت - خسته - پیش نماز - پخته - مهربان - مدت - هم کلاسی هایم - میکروب -
وسط - اما - حالا - نظم - ستاره - گرسنگی - محبت - طول - بستگان مادرم - همان -
گرامی - سفر - سالم - نگذشته بود - برنا - فکر - سعی - تصمیم - حرف - سیل -
قشنگ - شکرگزار - تمرین - کشاورز - سحرخیز - قبل - شروع - عسل - خیلی -
کندو - خوش حال - آخر - بیمار - نگه داری - شدید - علم - طرف - صاحب - قطره





در جنگلی که دم‌پنبه‌ای زندگی می‌کرد، خرگوش پیری بود که هر روز کلاه‌های زیبایی می‌بافت و آن‌ها را روی سرش می‌گذاشت و در جنگل می‌گشت تا کلاه‌هایش را بفروشد. اما کسی از او کلاهی نمی‌خرید، چون خرگوش پیر، همیشه اخمو و ناراحت بود. روزی زیر درختی استراحت می‌کرد که خوابش برد. وقتی بیدار شد، میمون را دید که کلاه‌ها را برداشته و روی سرش گذاشته است. عصبانی شد و هر چه خواست کلاه‌ها را پس بگیرد، موفق نشد. با عصبانیت کلاه روی سر خودش را به زمین پرتاب کرد. میمون هم که همیشه کارهای دیگران را تقلید می‌کند، کلاه‌ها را یکی یکی روی زمین پرتاب کرد. یک دفعه خرگوش پیر با صدای بلند خندید. دم‌پنبه‌ای که در همان نزدیکی بازی می‌کرد، صدای خنده‌های خرگوش کلاه‌فروش را شنید. به طرف او رفت و در جمع کردن کلاه‌ها به او کمک کرد.



دم‌پنبه‌ای به همه‌ی حیوانات جنگل گفت که خرگوش پیر، دیگر اخمو نیست و لبخند می‌زند. حیوانات‌های دیگر هم که لبخند خرگوش کلاه‌فروش را دیدند، کلاه‌های او را خریدند و به او گفتند: «دوست عزیز، با چهره‌ی خندان زیباتر می‌شوی و خرگوش‌ها بیش‌تر به سراغ تو می‌آیند و از تو کلاه می‌خرند»

عزیزم حالا پاسخ سؤال‌های زیر را بنویس.

۱. چرا حیوانات جنگل از خرگوش پیر، کلاه نمی‌خریدند؟

۲. حیوانات جنگل وقتی کلاه خریدند، به خرگوش چه گفتند؟

۳. خرگوش کلاه فروش، چه‌طور توانست کلاه‌ها را از میمون پس بگیرد؟